

امریکا بر سر تقاطع

دموکراسی، قدرت و میراث جریان نو محافظه کاری در امریکا

فرانسیس فوکویاما
واضع نظریه پایان تاریخ

ترجمه
مجتبی امیری وحید



فهرست مطالب

مقدمه مترجم	۹
فوکویامای فیلسوف، طراح نظریه پایان تاریخ	۱۱
فوکویامای فیلسوف و بحران اعتماد در غرب	۱۴
فوکویامای فیلسوف و زوال اخلاقی در غرب	۱۷
فوکویامای فیلسوف و پایان بشریت	۱۸
فوکویاما و فرایند دولت‌سازی و ایجاد دموکراسی	۲۰
فوکویاما و اسلام	۲۳
فوکویاما و مبانی فکری دولت بوش	۲۸
نومحافظه‌کاران در رؤیای بسط دموکراسی	۳۱
مخالفت فوکویاما با حمله نظامی امریکا به ایران	۳۲
فوکویاما و رابطه آزادی و دموکراسی	۳۳
طرحی نو برای سیاست خارجی امریکا	۳۴
ختم کلام	۳۵
مقدمه نویسنده	۳۹
۱. اصول، حزم و تدبیر	۴۳
۲. میراث نومحافظه‌کاری	۵۳

- ریشه‌های نومحافظه‌کاری ۵۶
- سیتی‌کالج ۵۷
- پابلیک اینترست (منفعت عموم) ۵۹
- لئو اشتراوس ۶۳
- آلبرت ول اشتتر ۷۳
- پیوست بزرگ ۷۸
- کریستول، کیگن و دهه ۹۰ ۸۲
- آیا رونالد ریگان نومحافظه‌کار بود؟ ۸۶
- آیا جرج دبلیو بوش محافظه‌کار است؟ ۸۶
- ترازنامه ۸۸
- پس از نومحافظه‌کاری ۱۰۰
۳. تهدید، مخاطره و جنگ پیش‌گیرانه ۱۰۵
- محیط تهدید دوران بعد از یازدهم سپتامبر ۱۰۵
- دلیلی دیگر برای جنگ با عراق ۱۱۶
- استراتژی امنیت ملی ایالات متحده (NSS) ۱۱۹
- مشکلات ۱۲۲
- مخاطرات موجه ۱۳۰
۴. استثناگرایی امریکایی و مشروعیت بین‌المللی ۱۳۳
۵. مهندسی اجتماعی و مشکل توسعه ۱۵۱
- توسعه اقتصادی ۱۵۴
- توسعه سیاسی ۱۶۰
- تجربه امریکا در پیشبرد دموکراسی و توسعه سیاسی ۱۶۷
- بازاندیشی فرایند توسعه ۱۷۴
- بهبودی نهادهای مربوط به قدرت نرم امریکا ۱۸۴
۶. بازاندیشی درباره ایجاد نهادهایی برای نظم جهانی ۱۹۱

۷. سیاست خارجی برای امریکا از نوعی دیگر ۲۱۷

یادداشت‌ها ۲۳۱

ضمیمه

توضیح مترجم ۲۵۵

استراتژی امنیت ملی ایالات متحده امریکا (کاخ سفید، سال ۲۰۰۲) ۲۵۹

یک. نمای کلی استراتژی بین‌المللی امریکا ۲۶۵

دو. دفاع از آرمان‌های کرامت انسانی ۲۶۷

سه. استحکام حلقه‌های ائتلاف برای غلبه بر تروریسم و پیش‌گیری

از حمله به ما و دوستانمان ۲۷۰

چهار. همکاری با دیگران برای فرونشاندن مناقشه‌های منطقه‌ای ۲۷۴

پنج. جلوگیری از تهدید جنگ‌افزارهای کشتار جمعی دشمن ۲۷۹

شش. آغاز عصر جدید رشد اقتصاد جهان از طریق بسط بازارهای

آزاد و تجارت آزاد ۲۸۵

هفت. گسترش چرخه توسعه از طریق گسترش جوامع و

ایجاد شالوده‌های دموکراسی ۲۸۹

هشت. گسترش برنامه‌های تعاون با سایر مراکز اصلی قدرت جهانی ۲۹۵

نُه. تغییر نهادهای امنیت ملی امریکا برای برخورد با

چالش‌ها و فرصت‌های قرن بیست و یکم ۳۰۲

اس نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه کی کنم باز

مقدمه مترجم

امریکا بر سر تقاطع، اثر جدید فرانسیس فوکویاما در سال جاری در امریکا و اروپا منتشر شد و ترجمه فارسی آن نیز پس از کسب اجازه کتبی از نویسنده به خوانندگان ارائه می شود.^۱ اهمیت این کتاب و خاستگاه فکری فوکویاما از جمله موضوعاتی است که در این مقدمه به اختصار بررسی می شود.

فوکویاما در تابستان ۱۹۸۹ و پیش از متلاشی شدن اتحاد جماهیر شوروی، با انتشار مقاله‌ای در فصلنامه *نشنال ایترست* با عنوان «پایان تاریخ» به شهرت رسید و اکنون نیز از چهره‌های مورد توجه در حوزه اندیشه سیاسی غرب به شمار می رود. وی در ۱۹۵۲ در شیکاگو و در خانواده‌ای ژاپنی چشم به جهان گشود. مدرک کارشناسی خود را در رشته فلسفه باستان از دانشگاه کرنل دریافت کرد. رساله دکتری خود را نیز در دانشگاه هاروارد با عنوان «سیاست خارجی شوروی در خاورمیانه» نوشت و تا ده سال بعد از آن هم با «مؤسسه اطلاعاتی راند»^۲ واقع در شهر سانتامونیکای ایالت کالیفرنیا همکاری کرد. مبنای کار وی در

۱. این کتاب با اجازه کتبی آقای دکتر فرانسیس فوکویاما در ۷ جولای ۲۰۰۶ به مترجم به فارسی ترجمه و منتشر می شود.

این مؤسسه که بسیار گسترده و در تعیین خط‌مشی عمومی آمریکا نیز مؤثر است، مطالعه سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی بود؛ با این‌همه در این مدت مطالعه فلسفه را نیز رها نکرد. وی اکنون استاد اقتصاد سیاسی بین‌المللی است و در «مدرسه مطالعات و پژوهش‌های بین‌المللی پیشرفته» در دانشگاه جان هاپکینز واشنگتن نیز به تدریس مشغول است و پس از وداع با نومحافظه‌کاران و با همکاران برخی از همفکرانش دست‌اندرکار انتشار فصلنامه جدید *امریکن اینترست*^۱ است.

فوکویاما بین سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ یکی از اعضای اداره برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری وزارت امور خارجه آمریکا و متخصص امور خاورمیانه بود. همین امر سبب شد تا وی با امور خاورمیانه هم نسبتاً به‌خوبی آشنا شود. در همان دوران بود که به‌عنوان یکی از اعضای نمایندگی در مذاکرات مصر و اسرائیل در مورد خودمختاری فلسطینی‌ها شرکت کرد و ضمن مشارکت در تدوین گزارشی برای ریاست‌جمهوری آمریکا به دولتمردان ایالات متحده توصیه کرد تا برای انجام اصلاحات گسترده در منطقه خاورمیانه از طریق برگزاری اجلاس‌هایی در سطح مقامات ارشد رسمی با اعراب برنامه‌ریزی کند.

در حوزه اندیشه سیاسی، فوکویاما از شاگردان و نحله فکری آلن بلوم محسوب می‌شود. وی نظریه‌پرداز سیاسی‌ای بود که در سال ۱۹۹۲ درگذشت و کتاب مشهورش *ذهن بسته آمریکایی*^۲ است. این کتاب در واقع تهاجم محافظه‌کاران به نسبت‌گرایی اخلاقی بود که جزو کتاب‌های پرفروش دهه ۸۰ محسوب می‌شد. بلوم خود شاگرد لوی اشتراوس بود که او نیز از چهره‌های برجسته سیاسی و فلسفی سده بیستم به شمار می‌رفت. آثاری که تاکنون از فوکویاما منتشر شده، مؤید این هستند که ما با دو فوکویاما مواجهیم: *فوکویامای*

1. *The Americal Interest*

2. Allan Bloom, *The Closing of the American Mind*, New York, Simon & Schuster Inc. 1987.

فیلسوف که سخت در کار دیدگاه‌های فلسفی نوه‌گلی در فرایند تاریخ است و از نظر فکری خود را اخلاق‌گرای محافظه کار می‌نامد و فوکویامای تحلیل‌گر سیاسی که وضعیت جهان و سیاست‌های امریکا را تفسیر و تحلیل و در مواقعی نیز از آن‌ها انتقاد می‌کند.

فوکویامای فیلسوف، طراح نظریه پایان تاریخ

فوکویامای فیلسوف در واقع با طرح نظریه «پایان تاریخ» بود که باب گفتمان تازه‌ای را در حوزه اندیشه سیاسی، نه تنها در ایالات متحده که در اروپا، آسیا، امریکای جنوبی و به میزان کم‌تر در خاورمیانه، گشود. این مباحث با انتشار کتاب **پایان تاریخ و فرجام انسان**^۱ جدی‌تر شد، زیرا وی در این کتاب نسبت به آنچه پیش از آن در مقاله‌اش در فصلنامه **نشنال ایترست** چاپ شده بود، شرح و تقسیم‌بندی دقیق‌تری ارائه کرد. کتاب وی به بیش از ۲۰ زبان ترجمه و در سراسر جهان منتشر شد و در ایالات متحده، فرانسه، شیلی و ژاپن در مقام پرفروش‌ترین کتاب قرار گرفت. فوکویاما پیش از این کتاب هم مقالاتی در مورد دولت‌های سوسیالیست جهان سوم نظیر اتیوپی، موزامبیک و یمن جنوبی نوشته بود که در زمان خود مورد توجه بسیاری قرار گرفته بود.^۲

نظریه «پایان تاریخ» در پانزده سال گذشته با طیف وسیعی از واکنش‌ها مواجه بوده است: از شکاکیت تجربی راست (که می‌گوید نمی‌فهمیم فوکویاما چه می‌خواهد بگوید، تاریخ چیزی جز یک مشت اتفاقات پشت‌سرهم نیست)، تا واکنش چپ‌گرایان که خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: عده‌ای او را ازجمله ایدئولوگ‌های سرمایه‌داری می‌دانند که توانمندی‌های بالقوه سوسیالیسم انقلابی را نمی‌بیند و کسانی هم او را رویزیونیست تجدیدطلب^۳

1. Francis Fukuyama, *The End of History and the Last Man*, New York, Free Press, 1992.

2. Francis Fukuyama, *The New Marxist-Leninist States in the Third World*, California, The Rand Corporation, September 1984.

3. progressivist revisionist

تلقی می‌کنند. به اعتقاد فوکویاما، شمار بالایی از منتقدانش نظریه وی را به‌درستی درک نکرده و بسیاری از آن‌ها حتی بدون مطالعه دقیق مقاله «پایان تاریخ» آن را به‌خطا مورد انتقاد قرار داده‌اند.

فوکویاما در شرح نظریه «پایان تاریخ» چنین می‌افزاید: دموکراسی لیبرال شکل نهایی حکومت در جوامع بشری است. تاریخ بشریت نیز مجموعه‌ای منسجم و جهت‌دار است که بخش اعظمی از جامعه بشری را به سمت نظام دموکراسی لیبرال سوق می‌دهد. فوکویاما درواقع مروج این ایده است که تمام مردم جهان تشنه آزادی‌اند و سرنوشت جهان نیز به‌ناگزیر به دموکراسی لیبرال می‌انجامد. البته منظورمان این نیست که ابناء بشر هم‌اکنون در میانه این جنبش در حال شتاب و در حال گذار به دموکراسی قرار دارند. وی این نوع برداشت از نظریه «پایان تاریخ» را نادرست می‌داند. به اعتقاد فوکویاما، «پایان تاریخ، سرجمع استدلالی به نفع نوگرایی و نخستین اشتیاق جهانشمول برای زیستن در جامعه‌ای نو، پیشرفته و موفق از نظر فناوری است. لیبرال‌دموکراسی هم یکی از محصولات جانبی فرایندسازی و پدیده‌ای است که جهان به تدریج و تنها به مرور زمان به آن علاقه‌مند می‌شود. به بیان دیگر، 'پایان تاریخ' در تأیید فرایند بلندمدت تکامل اجتماعی نوعی استدلال مارکسیستی ارائه کرده است، لیکن به گونه‌ای که به لیبرال دموکراسی ختم می‌شود و نه به کمونیسم.»

منظور فوکویاما از نظریه «پایان تاریخ» این است که فروپاشی شوروی کمونیست، نیم‌سده پس از سقوط فاشیسم، نشانگر نابودی آخرین رقیب تاریخی لیبرالیسم است. نتیجه آن‌که استقرار لیبرال‌دموکراسی در سراسر کره خاکی اجتناب‌ناپذیر می‌شود و بنابراین تاریخ پایان می‌یابد. فوکویاما که متأثر از آلکساندر گوزیوف^۱ است، اصطلاح «پایان تاریخ» را نیز از تفسیر وی بر اندیشه

۱. Alexander Kojeve، فیلسوف روسی است که دکترای خود را تحت مشورت کارل یاسپرس در آلمان نوشته و متأثر از افکار هایدگر بوده است. وی افکار هگل را از نگاه مارکس بیان کرده و منظور وی از کاربرد اصطلاح پایان تاریخ نیز این بود که انقلاب فرانسه تاریخ نزاع‌های ایدئولوژیکی را در سطح محدود به پایان رسانده است. در نظر کوژیوف،

هگل برگرفته است. البته فوکویاما مدعی نیست که لیبرالیسم در میدان عمل در همه جا پیروز شده و همه نزاع‌ها از کره زمین رخت بر بسته‌اند بلکه او معتقد است که در پهنه اندیشه‌ها، لیبرالیسم از این پس بر اذهان چیره شده چراکه دیگر در برابر خود رقیب نظری و هم‌اورد معتبری نمی‌یابد. به عبارت دیگر، حتی اگر پیروزی لیبرالیسم در «جهان واقعی» هنوز به‌طور کامل تحقق نیافته، اما باید در نظر داشت که این پیروزی «در زمینه اندیشه‌ها و آگاهی‌ها» صورت گرفته است. تصورات فوکویاما درباره «پایان تاریخ» در اواخر دهه ۸۰ برای مدتی دستمایه پاره‌ای از گفتمان‌های محافل دانشگاهی و سیاسی بود. لیکن تحولات سریع در عرصه بین‌المللی به‌ویژه بروز ناسیونالیسم افراطی، درگیری‌های قومی، مذهبی و منطقه‌ای و حرکت‌های اسلام‌خواهی در شماری از کشورهای اسلامی در عمل ارکان تصورات فوکویاما را سست کرد. این نظریه چندی بعد هم در پی طرح نظریه «برخورد تمدن‌ها» از سوی ساموئل هانتینگتون^۱ رنگ باخت. تلاش‌های فوکویاما برای دمیدن جانی تازه به بحث **پایان تاریخ** به بهانه رخداد‌های یازده سپتامبر هم تاکنون ره به جایی نبرده است. بگذریم از این‌که رأی شخص فوکویاما چنین نیست. وی کماکان معتقد است که از اهمیت نظریه «پایان تاریخ» نه تنها چیزی کاسته نشده بلکه با گذر ایام بر رونق آن افزوده می‌شود. از این‌رو، فوکویاما در مقدمه چاپ جدید **پایان تاریخ**، بار دیگر تأکید می‌کند که نظریه وی اساساً فرضیه است و نه پیش‌بینی قطعی الوقوع. برای هیچ جامعه طالب نوسازی هیچ بدیلی جز پذیرش نظام اقتصاد آزاد و دموکراسی لیبرال وجود ندارد. مآلاً «پایان تاریخ» نظریه‌ای است درباره نوسازی. بزرگ‌ترین کشورهای جهان – چین و هند که بیش از چهل درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند – با شتاب خود را با اقتصاد آزاد و مدرنیته تطبیق می‌دهند. البته چین

مبارزه اجتماعی و سیاسی بیش‌تر به مسئله کرامت انسانی مربوط است تا به مسائل اقتصادی.

۱. برای آشنایی با نظریه مهم برخورد تمدن‌ها مراجعه شود به: مجتبی امیری وحید، **نظریه برخورد تمدن‌ها: هانتینگتون و منتقدانش**، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴.

برعکس هند، این روند را تحت سیطره نظام سیاسی استبدادی طی می‌کند. با وجود این، قوانین اصلی کاپیتالیسم یعنی دست‌کم نیمی از قاعده بازی را پذیرفته است. جامعه چین هم در حال توسعه است؛ به همان روش‌هایی که جوامع غربی تحت تأثیر نوسازی متحول شدند.^۱

فوکویامای فیلسوف و بحران اعتماد در غرب

فوکویاما در پی طرح نظریه «پایان تاریخ» علاوه بر مقالات بسیار، چندین کتاب نیز منتشر کرده است. از آن جمله اثری با عنوان *اعتماد*^۲ که به واقع نقادی است بر یکی از وجوه بحران اخلاقی گریبانگیر غرب به ویژه جامعه امریکا. مهم‌ترین پیش‌فرض‌های فوکویاما در *اعتماد* این است که «امروزه تقریباً تمام کشورهای پیشرفته صنعتی، نظام و نهادهای دموکراسی لیبرال را پذیرفته‌اند یا در آستانه پذیرش آن قرار دارند و کشورهای بسیاری نیز به اقتصاد بازار آزاد روی آورده و به آن پیوسته‌اند.» البته فوکویاما اذعان دارد که پس از پایان جنگ سرد، بسیاری از کشورها در برپا کردن نهادهای دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد با مشکل روبه‌رو بوده و برخی نیز به ویژه در جهان سابق کمونیسم، به نظام‌های فاشیستی و هرج و مرج بازگشته‌اند. با وجود این، فوکویاما تأکید می‌کند که «کل اعتقاد به این‌که حرکت اجتماع را نهادهای بزرگ متمرکز در سایه یک ایدئولوژی فراگیر هدایت می‌کنند، به پایان خط رسیده است. برای ساختارهای مبتنی بر بازار آزاد اقتصادی و دولت لیبرال دموکرات نیز هیچ جایگزین تاریخی وجود ندارد و کشورهای پیشرفته جز سرمایه‌داری دموکراتیک جهانی فاقد هرگونه الگوی اقتصادی سیاسی جایگزین‌اند.» گرچه ممکن است این الگو عاری از اشکال

1. *The End of History...*

2. Francis Fukuyama, *Trust: The Social Virtues and the Creation of Prosperity*, New York, The Free Press, 1995.

برای آشنایی بیش‌تر با کتاب *اعتماد* مراجعه شود به مجتبی امیری وحید، «پایان تاریخ» و «بحران اعتماد: بازشناسی اندیشه‌های تازه فوکویاما»، *فصلنامه سیاسی-اقتصادی*، شماره ۹۷-۹۸.

نباشد اما به زعم فوکویاما، در سطح جهانی اعتقاد همگانی بر این است که این نوع ترتیبات نهادی بهترین چیزی است که بشر می تواند به آن برسد.

فوکویاما در این کتاب الگوی نسبتاً متفاوتی از تأثیر فرهنگ در روابط بین الملل ارائه می کند. او می پذیرد که فرهنگ نقشی مسلط در پیشرفت اقتصادی ایفا می کند. اما بر یک ویژگی فرهنگی، یعنی جذب در جامعه یا اعتماد اجتماعی، انگشت می گذارد. فوکویاما می گوید: «رفاه یک کشور هم مانند توانایی رقابت آن مشروط به یک ویژگی فرهنگی فراگیر است: میزان اعتمادی که جامعه را دربرگرفته است.» افزون بر این، او توجه خود را به مسئله ای ساختاری معطوف می سازد: حضور یا غیاب شرکت های چندملیتی بزرگ و گوناگون در جامعه که فوکویاما آن را نشانه اعتماد اجتماعی فعال و پیش شرط توفیق در اقتصاد جهانی می داند. فوکویاما جوامع «اقتصادگرا» را جوامعی می داند که در آن ها، نخستین (و اغلب یگانه عامل جذب در جامعه خانواده و شکل های گسترده تر خویشاوندی مانند قبیله یا طایفه است.) این دسته از جوامع – که چین، فرانسه، و ایتالیا جزو آن هستند – جوامع «کم اعتماد» اند. زیرا راه جذب شدن در آن ها به خانواده یا طایفه محدود است. برعکس، جامعه های برخوردار از «اعتماد اجتماعی همگانی و گسترده» و در نتیجه، «گرایش نیرومند خودبه خودی در جامعه» – مانند ایالات متحده، ژاپن، آلمان – سازمان های بزرگ و پیچیده ای پدید می آورند که دسترسی به جهان دارند، یعنی شرکت های چندملیتی. مخلص کلام این که فوکویاما در اعتماد این استدلال پرطول و تفصیل را عنوان می کند که:

در وهله نخست: فرهنگ میزان اعتماد اجتماعی را تعیین می کند، که در وهله دوم بر چگونگی نهادهای سهامی تأثیر می گذارد و در وهله سوم این نهادها میزان پیشرفت اقتصادی کشور را تعیین می کنند.

به هر روی، اعتماد کتابی است درباره اقتصادیات فرهنگی که نشان می دهد چگونه سرمایه گذاری مدرن بر پایه و محور فرهنگ قرار دارد و چه روش های گوناگونی برای ایجاد سرمایه داری در جهان امروز وجود دارند. در ارتباط کتاب

اعتماد با کتاب **پایان تاریخ** باید افزود که نگاه فوکویاما در **پایان تاریخ** نگاهی است کلان، عمومی و بیرونی. **پایان تاریخ** دربارهٔ دو سطح ایدئولوژی‌ها و نهادهاست. در آن اساساً چنین مطرح شده است که جهان مدرن در نقطه‌ای به پایان می‌رسد که ما تنها یک ایدئولوژی و یک انتخاب برای نهاد، یعنی مردم‌سالاری لیبرال داریم؛ بدین معنا که تفاوت‌های واقعی در جهان به سطح پایین‌تر، یعنی سطوح فرهنگی می‌رسد. اما نگاه فوکویاما در **اعتماد** نگاهی درونگرا همراه با هشدار است. در این کتاب صحبت از آیندهٔ جوامع غربی است و این‌که بالاخره این جوامع به کدام سمت حرکت می‌کنند و چگونه می‌توانند بر معضلات درونی خود که نمای برونی آن‌ها را نیز خدشه‌دار می‌سازد، چیره شوند. نویسنده پس از طرح «پایان تاریخ و پیروزی مردم‌سالاری لیبرال» نظام اقتصاد جهانی را ارزیابی و اصولی را که سبب شکوفایی یک کشور می‌شود، جست‌وجو کرده است. یافته‌هایش دیدگاه‌های چپ و راست را به چالش می‌کشد. وی اعتماد و پیوندهای اخلاقی در جامعه را موتور محرک جامعه می‌داند و معتقد است که همگرایی و همسانی نهادها بر محور الگوی مردم‌سالاری لیبرال به معنای پایان چالش‌های اجتماعی در داخل این جوامع نیست و ادامهٔ حیات هر جامعه به سلامت (ازجمله عاری بودن از فساد اداری و ارتشاء) و پویایی جامعهٔ مدنی و تحقق عدالت اجتماعی مبتنی است. به عبارتی، **اعتماد** نوعی آسیب‌شناسی و نگرش نقادانهٔ درونگرا به جامعهٔ مبتنی بر مردم‌سالاری لیبرال و مکمل **پایان تاریخ** است.

توجه فوکویاما به رابطه و تأثیر عناصر فرهنگی در تلاش‌های اقتصادی جوامع مختلف ازجمله جنبه‌های مثبت **اعتماد** است. وی با نگرش تطبیقی به فرهنگ کشورهای امریکا، ژاپن و چین، تفاوت سطح و تأثیر کار جمعی، وجدان کاری، اعتماد و چگونگی آمیزش شهروندان را در این کشورها بررسی و برداشت‌های تأمل‌برانگیزی ارائه کرده است. ارزیابی‌های فوکویاما از جوامع غربی بی‌تردید در مورد جوامع در حال توسعه که بعضاً برای نسخه‌برداری کورکورانه از الگوهای غربی در شتاب‌اند، اندیشیدنی است. پیام فوکویاما در **اعتماد** این است که توسعه، پیشرفت مادی صرف نیست و نباید آن را در ارائهٔ

آمار و ارقام خلاصه کرد، بلکه توسعه با مبانی فرهنگی جامعه سروکار دارد و تنها با روح کار جمعی، سطح اعتماد و روحیه آمیزش خودجوش در جامعه است که می‌توان به موفقیت‌های پایدار و ارزشمند دست یافت.

فوکویامای فیلسوف و زوال اخلاقی در غرب

اختلال بزرگ: طبیعت بشری و بازسازی نظم اجتماعی^۱ سومین اثر مدرن فوکویاما بعد از طرح نظریه «پایان تاریخ» و بحران «اعتماد» در حوزه اندیشه سیاسی است. توجه نویسنده در این کتاب به دگرگونی‌های فرهنگی است و این‌که جامعه‌ها چگونه سرمایه‌های اجتماعی خود را ویران کرده و یا ساخته‌اند تا نهادهای آن‌ها بتوانند درست کار کنند. به اعتقاد وی، همه کشورهای صنعتی خارج از حوزه جغرافیای آسیا، حجم عظیمی از افزایش اختلال اجتماعی را در میان سال‌های ۶۰ تا ۹۰ مشاهده کرده‌اند؛ پدیده‌ای که وی آن را «اختلال بزرگ» در ارزش‌های اجتماعی غرب می‌نامد. در حقیقت، در دهه ۹۰ سوئد، انگلیس و نیوزیلند، همگی سطح رشد بالاتری را در جرایم مالی نسبت به ایالات متحده داشته‌اند. بیش از نیمی از کودکان کشورهای اسکاندیناوی، از مادران ازدواج‌نکرده متولد شده‌اند. در سوئد تعداد اندکی از مردم به ازدواج اهمیت داده‌اند که این امر احتمالاً نهاد خانواده را با دوره طولانی انحطاط مواجه کرده است. فوکویاما در ادامه می‌افزاید، درحالی‌که ادعای محافظه‌کاران درباره زوال ارزش‌ها صائب بود، اما تفاسیر آنان راجع به چرایی و چگونگی این تغییرات سست و متزلزل است. به اعتقاد فوکویاما، درحالی‌که در تفاسیر ارائه‌شده عناصری از حقیقت وجود دارد اما هیچ‌کدام در توضیح علل این‌که چرا «اختلال بزرگ» به وجود آمده، کافی به نظر نمی‌رسند. آن‌طور که مشروح مطالعات اقتصادی نشان می‌دهند، هرچند میان رفاه و اعمال خلاف قانون تا حدودی روابط علی و وجود دارد اما وجود چنین ارتباطی چندان هم قوی به نظر نمی‌رسد.

1. Francis Fukuyama, *Great Disruption: Human Nature and the Reconstitution of Social Order*, New York, Free Press, 1999.

مهم‌تر آن‌که اعمال خلاف قانون فقط بخشی از سرگذشت اسفبار زوال نهاد خانواده است که سایر وجوه آن شامل طلاق، زندگی مشترک غیررسمی و کاهش تولیدمثل است. این معضلات در تمامی طیف‌های برخوردار از سطوح مختلف اجتماعی و اقتصادی وجود دارند و به‌ندرت می‌توان کاستی‌های دولت مرکزی را در این مورد مقصر دانست.

فوکویاما آبشخور وقوع این «اختلال بزرگ» را در دو پهنه تغییرات فناوری که در دهه ۶۰ رخ داده‌اند، می‌بیند. ابتدا پدیده کنترل مولید و دیگری وقوع تغییر در اقتصاد صنعتی و تبدیل آن به اقتصاد اطلاعات محور و همچنین اقتصاد مبتنی بر نیروی کار جسمانی و تبدیل آن به کار فکری است. اما فوکویاما درباره این‌که چه باید کرد و چگونه جامعه غرب می‌تواند خود را از معضل انحطاط اخلاقی نجات دهد و چه منابعی برای بازسازی اخلاقی وجود دارند، نگاهی متفاوت با دیدگاه محافظه‌کاران امریکا ارائه می‌کند. به اعتقاد وی، بازسازی اخلاقی امکان‌پذیر است و شاید نظر محافظه‌کاران درباره وقوع زوال اخلاقی دو سه نسل گذشته صائب باشد، اما این نظر که ما در تمام نسل‌های گذشته با زوال اخلاقی مواجه بوده‌ایم، ادعای نادرستی است مگر این‌که پذیرفته باشیم که وقوع زوال اخلاقی در تمامی نسل‌های ابناء بشر یعنی از عصر طلایی به این‌سو، فساد تدریجی حاکم بوده است؛ حال آن‌که چنین نیست.

فوکویامای فیلسوف و پایان بشریت

آینده پسانسانی ما^۱ را فوکویاما در سال ۲۰۰۲ منتشر کرد. وی بعد از پایان تاریخ، در این کتاب امکان پایان بشر به هیبت فعلی را به بحث می‌گذارد. این کتاب کاوشی است جامع درباره توانمندی علمی که به عقیده وی ممکن است دموکراسی لیبرال را بسیار گسترده‌تر از سایر لرزه‌های جغرافیایی - سیاسی متزلزل کند. توان علمی برای دوباره‌سازی انسان که از علم ژنتیک جدید و

1. Francis Fukuyama, *Our Posthuman Future; Consequence of the Biotechnology revolution*, New York, Farrar, Straus and Giroux Press, 2002.

فناوری داروسازی جدانشدنی است، این دورنما را ترسیم می‌کند که طبیعت انسانی، همان‌گونه که آن را می‌شناسیم، می‌تواند به کلی دگرگون شود. ظرفیت رسیدن به هدف‌های بهسازی ژنتیکی و دستکاری کردن خمیرهٔ انسانی، در زمان حاضر برای ما امکان‌پذیر و قابل دسترسی است. درواقع، فوکویاما بیم آن دارد که با پشت‌سرگذاشتن مخاطرات تمامیت‌خواهی سیاسی، خطرات جدید اخلاقی در کمین غرب نشسته باشند.

فوکویاما در این کتاب نظریهٔ پیشین خود دربارهٔ «پایان تاریخ» را در یک نکته تصحیح می‌کند. او با اشاره به پیشرفت دانش ژنتیک و تأثیرات آن بر حیات انسان، این نظر را مطرح می‌سازد که علوم طبیعی به منزلهٔ نیروی محرکهٔ جهان سبب خواهد شد تا تاریخ همچنان ادامه یابد؛ تاریخ طبیعتاً از طریق علوم طبیعی و فناوری مدرن به پیش خواهد رفت. تاریخ تنها در صورتی می‌تواند به پایان برسد که این نیروی محرکه نیز متوقف شود. قرن بیست و یکم، قرن بیولوژی خواهد بود. به همین سبب است که ناگزیریم به تأثیر بیوتکنولوژی مدرن بر سیاست و دوام بشریت بیندیشیم. اما در صورت عدم کنترل دانش ژنتیک، بشریت در هیبت فعلی خود به پایان خواهد رسید و دانش ژنتیک و علوم طبیعی، طی چند نسل دیگر، انسانی نو خواهند آفرید که دیگر هیچ شباهتی به انسان طبیعی ندارد. برای پیش‌گیری از چنین فرایندی تدوین قواعدی ملی و بین‌المللی امری ضروری است.

سابقهٔ اندیشهٔ خلق «انسان نو» البته به دوران انقلاب فرانسه بازمی‌گردد، اما فناوری آن پدیدهای نو است. در گذشتهٔ نه‌چندان دور، آرمان‌گرایان (اتوپيست‌ها)، برای «مهندسی اجتماعی» تلاش می‌کردند. اما همهٔ این تلاش‌ها بی‌ثمر ماندند، زیرا بشر نتوانست رفتار انسانی را تحت کنترل گیرد و مطابق میل «مهندسان اجتماع» تغییر دهد. شاید امروزه بشر به این مرحله نزدیک شده باشد؛ بدین معنی که از طریق درک آنچه در مغز می‌گذرد و امکان دست‌یازیدن بر داروها و دانش ژنتیک، شاید طراحی انسان نو امکان‌پذیر شود.

از نظر فوکویاما، امروز نخستین‌بار است که از امکان تغییر بنیادین انسان سخن می‌گوییم. ما می‌توانیم چیزی را تغییر دهیم که در طول صدهزار سال عملاً

دست نخورده مانده است. چیزی که تمام نهادهای امروزی بشر کمابیش بر پایه آن بنا شده‌اند. البته این اندیشه تازه نیست. نیچه نیز پیش‌تر به صورت کامل به امکان پرورش انسانی با خواص معین می‌اندیشید. در روزگار او، هنوز فناوری وجود نداشت. حالا، شاید به این دلیل وقتش رسیده است که پتر اسلوتروژیک بحث پیرامون این موضوع را امکان‌پذیر ساخته است. این مسئله‌ای است که ما در برابر آن قرار گرفته‌ایم و اگر این امکان در تمامی ابعاد تحقق یابد، در واقع به پایان بشریت خواهیم رسید. فوکویاما معتقد است تمام کسانی که می‌گویند باید از این فناوری (که بخشی از تکامل بشر امروزی است) استقبال کنیم، نمی‌فهمند که نسل امروز و نسل‌های آینده بشر با چه دشواری‌های اخلاقی مواجه خواهند شد. شاید آثار نیچه را باید بار دیگر خواند. اندیشه برابری تمام انسان‌ها که نظام لیبرال غرب بر آن متکی است، کهنه شده است. جلوگیری از این روند به صورت نظری نسبتاً ساده است و باید فناوری را قانونمند و کنترل کرد. از این‌رو، فوکویاما به تفصیل در کتابش، به برنامه‌های مشخصی می‌پردازد که به وسیله آن‌ها می‌توان نظام تنظیم‌کننده‌ای برای کنترل این فناوری ایجاد کرد. به هر تقدیر، فوکویاما شبیه‌سازی انسان را به کشف اتم تشبیه کرده است؛ انتخاب دشواری که هنوز معلوم نیست چقدر مفید و چقدر خطرناک خواهد بود. وی اخیراً در جدیدترین گزارش مبسوطی که در این زمینه منتشر کرده، ضرورت قانونمند کردن تحقیقات ژنتیکی و مسائل مربوط به شبیه‌سازی انسان را از طریق تبیین و تدوین مقررات داخلی و بین‌المللی به تفسیر بررسی و راهکارهای عملی را به دولتمردان امریکا توصیه کرده است.^۱

فوکویاما و فرایند دولت‌سازی و ایجاد دموکراسی

فوکویاما دولت‌سازی: حکومت و نظم در قرن بیست و یکم را در سال ۲۰۰۴ منتشر

1. Francis, Fukuyama, *Beyond Bioethics: A Proposal for Modernizing the Regulation of Human Biotechnologies*, Paul H. Nitze School of Advanced international Studies, John Hopkins University Press, Washington, D.C. 2006.

کرد.^۱ این کتاب به همراه نوشته بعدی وی *امریکا بر سر تقاطع*، درواقع آثار مدونی هستند که مطالعه آنها خوانندگان را بیشتر با فوکویامای *تحلیل‌گر سیاسی* آشنا می‌کند تا فوکویامای فیلسوف؛ هرچند هر دو اثر به شدت متأثر از اندیشه‌های فلسفی‌اند. وی در این دو اثر ضمن تحلیل و نقد وضعیت جهان معاصر و سیاست‌های امریکا در آن، به ویژه خاورمیانه، از سیاست‌هایی فاصله می‌گیرد که در اجرایی کردن آنها خود به همراه شمار دیگری از نومحافظه کاران متنفذ امریکا بر طبل جنگ ضد صدام در عراق می‌کوبید.

دولت‌سازی... اساساً نقد اقدامات و عملکرد دولت بوش در عراق است. فوکویاما با اذعان به این‌که موضعش در دهه ۹۰ در مورد عراق موضع جنگ طلبانه معقولی بوده است، در توجیه چرخش موضع خود اضافه می‌کند که پس از ۱۱ سپتامبر، هنگام تدوین گزارشی برای پنتاگون در مورد راهبرد بلندمدت جنگ با تروریسم، به تهدید اساسی و نوع راهبردهای لازم برای پرداختن به آن پی می‌برد و به این نتیجه می‌رسد که چالش تروریسم نهایتاً مسابقه‌ای سیاسی است که نمی‌توان با ابزار نظامی به آن پرداخت. او چنین می‌افزاید: سپس حدود یک سال پیش از جنگ نیز بر من آشکار شد که جنگ با عراق در کم‌ترین حالت، انحرافی بزرگ است و در عمل نیز این جنگ به شکستی بزرگ بدل شد که وضع تروریسم را وخیم‌تر کرده است.

سخن اصلی نویسنده در این کتاب این است که در نهایت، کنشگران از خارج در استحکام نهادهای دولتی کشورها می‌توانند تأثیر کم‌تری بگذارند و بیش‌تر می‌توانند از طریق خط‌مشی تصمیم‌ها به نهادهای سیاسی موجود یاری رسانند. هیچ‌کدام از این‌ها نیز حکایت از خوش‌بینی زیاد در مورد موفقیت تلاش‌هایی ندارد که هم‌اکنون از خارج برای انجام اصلاحات در کشورهای خاورمیانه صورت می‌پذیرد. در این کتاب، فوکویاما به سه مورد اشتباه اساسی در سیاست

1. Francis Fukuyama, *State-Building: Governance and World Order in the 21st Century*, Cornell University Press, 2004.

برای آشنایی بیش‌تر با این کتاب ر.ک. به: فرانسیس فوکویاما، «القبای دولت‌سازی»، ترجمه مجتبی امیری وحید، *فصلنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره ۱۹۸.

خارجی دولت بوش قائل است: اول، اتخاذ روش مهندسی اجتماعی به صورت بسط دموکراسی است، به خصوص در خاورمیانه. دوم، عدم توجه به ضرورت وجود مشروعیت بین‌المللی و سوم، بی‌اعتنایی به نهادهای بین‌المللی و تعمیم هژمونی آمریکا به جهان است.

فوکویاما در مورد ایجاد و بسط دموکراسی نظر روشنی مطرح می‌کند. وی با انتقاد از دولت بوش تصریح می‌کند که «آمریکا هرگز، هیچ وقت و در هیچ کشوری نتوانسته است دموکراسی را از خارج به آن کشور تحمیل کند. مردم جوامعی که خواستار دموکراسی اند، باید خودشان آن را به وجود آورند. این‌گونه نیست که ایالات متحده بتواند به سادگی تصمیم بگیرد که بخشی از دنیا را دموکراتیزه کند و سپس به راحتی بتواند در تحقق آن نیز موفق شود. این امر مستلزم گفتمان‌ها و فشارهای داخلی است.» این اصل در مورد عراق نیز حاکم است. قبل از آغاز جنگ در سطح نظری این احتمال وجود داشت که همه چیز در عراق همانند اروپای شرقی پس از سقوط کمونیسم، در جای خود قرار می‌گیرد و دموکراسی به سهولت گسترش می‌یابد. امروزه بنا به دلایل متعدد، فکر می‌کنیم که این اتفاق نخواهد افتاد و ایالات متحده با اعمال فشار برای انجام این امر خود را در معرض خطر بزرگی قرار داده است. با وجود این، احساس کلی فوکویاما این است که آمریکا باید مشوق مشارکت بیش‌تری برای تحقق اصلاحات سیاسی باشد و این امر نباید به معنای حمایت از دیکتاتورها به دلیل دسترسی به نفت باشد. آمریکا باید حمایت سیاسی را در سطحی حفظ کند و از جامعه مدنی و طرفداران حقوق بشر که برای دموکراسی مبارزه می‌کنند، حمایت علنی کند. اما در نهایت باید محتاط و باتدبیر باشد زیرا تا زمانی که حرکت به سوی دموکراسی از داخل جوامع ایجاد نشود، این اتفاق روی نخواهد داد. این‌گونه رویکرد را فوکویاما به ویژه برای کل خاورمیانه قابل تعمیم می‌داند.

خلاصه مواضع فوکویاما در مورد تلاش‌های آمریکا در بسط دموکراسی در منطقه خاورمیانه این است: سیاست خارجی آمریکا برای ایجاد دموکراسی از طریق حمله نظامی کارساز نیست. دموکراسی را باید مردم منطقه به وجود بیاورند. روند آن هم روندی دشوار و طولانی است. گرچه بوش و همفکرانش به

دنبال فرایند سریعی بودند و برای تحقق سریع آن نیز به حمله نظامی متوسل شدند، اما ماحصل چنین روندی معکوس بود. هرچه بیش تر فشار آوردند، بنیادگرایی و تروریسم بیش تر رشد کرد و نیروهای افسارگسیخته رها شدند. از همه مهم تر این که اقدامات امریکا در ایجاد دموکراسی در عراق باعث شد تا امریکا مشروعیت بین المللی و اعتبار اخلاقی خود را از دست بدهد و دوباره سازی آن به تلاش و زمان زیادی نیاز دارد.

فوکویاما و اسلام

فوکویاما از اسلام و جهان اسلام شناخت عمیقی ندارد. درواقع، وی بیش تر با اسلام به اصطلاح سیاسی آشناست تا اسلام دینی. از این رو نظراتی که درباره دین اسلام و جهان اسلام مطرح کرده تا حد زیادی متأثر از افکار شرق شناسانی چون برنارد لوئیس است و خود نکته بدیعی مطرح نمی کند. به هر تقدیر، سرجمع نظرات فوکویاما درباره دین اسلام و جهان اسلام و رابطه آن با جهان غرب را می توان به شکل زیر خلاصه کرد:

- اسلام دین واحدی است ولی جهان اسلام مجموع واحد و یکدستی نیست.
- مدرنیته نیز مجموعه واحد و یکدستی نیست و جهان اسلام نیز با مدرنیته بیگانه نیست.
- واکنش جهان اسلام به مدرنیته به دو شکل بوده است: الف) واکنش نظری؛ بدین معنا که افرادی چون محمد عبده و... با مدرنیته از منظر دینی مخالفت کردند و چون آن را به ضرر باورهای دینی خود می دیدند به مقابله با آن برخاستند. ب) واکنش سیاسی به مدرنیته عمدتاً واکنش سیاسیون جوامع اسلامی بود. آتاتورک در ترکیه و شاه ایران تلاش کردند تا به لحاظ سیاسی با مدرنیته کنار بیایند.
- مدرنیته نیز در طول عمر خود به لحاظ مفهومی متحول شده است. برای مثال، روزی لی کوان یو رهبر سنگاپور مدرنیته را مغایر با آموزه های کنفوسیوس می دید و زمانی نیز رئیس جمهور تایوان هرآنچه لی کوان یو

گفته بود زیر سؤال برد و اعلام کرد که مدرنیته و گفته‌های کنفوسیوس قابل تفسیر و تعبیرند و برداشت واحدی از آن‌ها وجود ندارد و مغایرتی نیز بین مدرنیته و آموزه‌های کنفوسیوس مشاهده نمی‌شود.

- در مورد اسلام هم همین وضع صدق می‌کند. تعبیر و برداشت واحدی از آموزه‌های دین اسلام وجود ندارد. دین اسلام منافاتی با مدرنیته ندارد هرچند حرکت آن در این فرایند بطئی و با تأخیر بوده است. تمدن اسلام تمدن پویایی است و در درون خود سنت‌های متنوعی جا داده است.
- مخالفت جهان اسلام با مدرنیته منشأ دینی ندارد. به‌هنگام بحث از اسلام و دموکراسی چنان وانمود می‌شود که اسلام فی‌حد ذاته مغایر و عامل تعلل موفقیت فرایند نوسازی در کشورهای اسلامی است؛ حال آن‌که چنین نیست. عوامل متعددی در حرکت کند و با تأخیر فرایند نوسازی در بسیاری از کشورهای اسلامی دخیل‌اند که ارتباطی با دین اسلام ندارند. نمونه بارز این وضع در کشورهای چون ترکیه، سنگال، مالی، مالزی و اندونزی است که در عین اسلامی بودن با مدرنیته نیز به نحو مطلوبی کنار آمده‌اند.
- آبخشور عقب‌ماندگی و عدم تحقق دموکراسی در کشورهای عربی، فرهنگ سیاسی اعراب است و نه دین اسلام. بسیاری در تلاش‌اند تا اسلام را عامل عدم موفقیت فرایند مدرنیته در بسیاری از کشورهای اسلامی جلوه دهند، درحالی‌که چنین نیست؛ فرهنگ عربی مانع اصلی است.
- در زمان حاضر درگیری موجود بین جهان اسلام و غرب در سطح نوع تفکر در جریان است، نه با اسلام به‌عنوان یک مذهب، بلکه با تفسیرهای ویژه‌ای که از اسلام وجود دارد.
- به اعتقاد فوکویاما، جوامع اسلامی باید بیش‌تر از درون خود متحول شوند. جامعه اسلامی باید خود تصمیم بگیرد که آیا با مدرنیته و به‌خصوص با دولت سکولار و مدارای مذهبی آشتی خواهد کرد یا خیر؟ جهان اسلام امروزه در آن برهه زمانی به سر می‌برد که اروپای مسیحی در زمان جنگ‌های سی‌ساله در قرن هفدهم به سر می‌برد. سیاست مذهبی به‌طور بالقوه در حال تحریک منازعه بی‌پایان نه فقط بین مسلمانان و غیرمسلمانان، بلکه بین

فرقه‌های مختلف اسلامی است (بسیاری از بمب‌گذاری‌های اخیر در پاکستان در نتیجه خصومت‌ورزی‌های سنی و شیعه بوده است). در عصر سلاح‌های بیولوژیکی و هسته‌ای این مسئله می‌تواند فاجعه‌بار باشد.

- به اعتقاد فوکویاما، مسلمانانی که خواهان شکل لیبرال‌تری از اسلام هستند، باید از سرزنش غرب برای تصویرپردازی اسلام با خس و خاشاک بسیار زیاد دست بردارند و کاری کنند که افراطیون را در میان خود منزوی و نامشروع جلوه دهند. درواقع، به نظر وی اگر کشوری وجود داشته باشد که بتواند جهان اسلام را از وضعیت کنونی بیرون بیاورد، ایران است؛ ایرانی که ۲۸ سال پیش موج کنونی بنیادگرایی را با سرنگونی شاه و به قدرت رسیدن آیت‌الله خمینی به حرکت واداشت. اگر ایران بتواند شکل مدرن‌تر و متساهل‌تری از اسلام ارائه کند، در آن صورت به الگویی قدرتمند برای بقیه جهان اسلام بدل خواهد شد.

فوکویاما همچون برنارد لوئیس که از چهره‌های برجسته شرق‌شناسی در غرب و به‌ویژه آمریکا به شمار می‌رود، خطر اسلام‌گرایی رادیکال را برای اروپا بیش از خطر آن برای آمریکا می‌داند. وی با استناد به اولیویه رئا و ژیل کپل اسلام‌شناسان فرانسوی، جهادگران اسلامی را نسل دوم یا سوم مهاجران مسلمان در اروپا — و نه مؤمنان خاورمیانه — می‌داند.^۱ فوکویاما با اشاره به بمب‌گذاران لندن، مادرید و فرماندهان مهاجمان یازدهم سپتامبر نظیر محمد عطا تأکید می‌کند که ادله قانع‌کننده‌ای وجود دارند مبنی بر این‌که ریشه اصلی اسلام‌گرایی افراطی معاصر نه در خاورمیانه که در اروپای غربی نهفته است. همه افراط‌گرایان اسلامی در اروپا به افراط‌گرایی کشیده شدند. برای مثال، بیش از ۶٪ جمعیت هلند مسلمان‌اند و به‌رغم این حقیقت که هلند کشوری مدرن و دموکرات است، در این کشور سطح قابل‌توجهی از افراط‌گرایی وجود دارد. برای حل چنین مشکلی نیز محصورکردن آن چاره‌ساز نیست. تا زمانی که در غرب اسلام‌گرایی

۱. ر. ک. به: مقاله «یک سال زندگی در بیم»، فرانسیس فوکویاما، ترجمه مجتبی امیری‌وحید، روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵، آبان ۱۳۸۴.

تأکیدی بر ارزش‌ها و فرهنگ سنتی مسلمان تصور می‌شود، اساساً درک درستی از اسلام‌گرایی معاصر وجود ندارد. هویت دینی افراد در یک کشور اسلامی سنتی امری انتخابی نیست، بلکه افراد هویت دینی خود را از طریق موقعیت اجتماعی، آداب و رسوم، حتی همسر آینده و محیط اجتماعی خود کسب می‌کنند. در این‌گونه جوامع هیچ خلطی در مورد هویت افراد وجود ندارد زیرا هویت چیزی است که به افراد داده می‌شود و تمام نهادهای اجتماعی از خانواده گرفته تا مسجد و دولت همه متضمن آن هویت‌اند.

فوکویاما با اشاره به وضع مهاجران مسلمان ساکن آمستردام یا حومه پاریس تصریح می‌کند که هویت افراد این جوامع به‌ناگاه در معرض تهدید قرار گرفته است. مسلمانان ساکن کشورهای غربی در تصمیم‌گیری درباره شدت و حدت همگونی خود در جامعه غیرمسلمان ظاهراً با گزینش‌های بی‌شماری مواجه می‌شوند. وی با استناد به استدلال اولیویه رئا در کتاب جدید خود *اسلام جهانی شده*^۱ اضافه می‌کند که افراط‌گرایی معاصر در میان مسلمانان دقیقاً محصول «زوال اسلام» است که سبب شده است فرد مسلمان از تمام حمایت‌های اجتماعی موجود در جامعه مسلمان سنتی، محروم و در نتیجه بی‌هویت شود.

فوکویاما معتقد است مسئله هویت به‌ویژه برای نسل‌های دوم و سوم مهاجران، چالشی بسیار جدی است. آن‌ها در فرهنگی غیر از فرهنگ سنتی والدین‌شان رشد می‌کنند، و برخلاف مهاجران معاصرشان در امریکا، احساس می‌کنند که به‌واقع مقبول جامعه اطراف‌شان نیستند. اروپایی‌های معاصر مسئله هویت را به دلیل وجود یک اروپای باز، بردبار و «فراملی» جدی نمی‌گیرند. هرچند هلندی‌ها، آلمانی‌ها، فرانسوی‌ها و سایرین از سطوح متفاوتی از حس قوی هویت ملی برخوردارند که این امر برای افرادی که از کشورهای ترکیه، مراکش یا پاکستان به این کشورها مهاجرت می‌کنند، قابل حصول نیست. مسئله

1. Oliver Roy, *Globalized Islam: The Search For A New Ummah*, Columbia University Press, 2004.

ادغام مهاجران مسلمان در جوامع اروپایی پیچیده‌تر شده است زیرا قوانین خشک کارگری اروپایی‌ها، امکان دستیابی به مشاغل سطح پایین را برای مهاجران جدید یا فرزندان‌شان بسیار مشکل ساخته است. بخش اعظمی از مهاجران در فهرست دریافت‌کنندگان حمایت‌های دولتی قرار دارند. بدین معنا که آن‌ها از کرامت انسانی لازم برای ارائه خدمت به جامعه‌ای که در آن به سر می‌برند، برخوردار نیستند. آن‌ها و فرزندان‌شان همچنان خود را خارجی تلقی می‌کنند.

در چنین شرایطی است که به اعتقاد فوکویاما، افرادی چون بن‌لادن ظاهر می‌شوند و اسلام ناب جهانشمولی را به جوانان وعده می‌دهند که از گناهان، آداب و رسوم و سنت‌های محیط اطراف آنها مبرا است. اسلام افراطی به آن‌ها هویت می‌دهد و به یادشان می‌آورد که آن‌ها اعضای محترم امت جهانی اسلام‌اند، یعنی نقطه اتکایی دارند که می‌توانند به آن احساس تعلق کنند، به‌رغم آن‌که در جوامع بی‌دین زندگی می‌کنند.

اگر شرحی که اولیویه رئا از سرچشمه مهم افراط‌گرایی به دست می‌دهد، دقیق باشد به اظهار فوکویاما چندین نتیجه قابل حصول است: چالش اسلام‌گرایان امر بدیع و ناآشنایی نیست. چرخش سریع به مدرنیته همیشه با افراط‌گرایی همراه بوده است. در گذشته نیز انواع مشابه از خودبیبی‌گرایی وجود داشته است. در نسل‌های قبل هم جوانان به سوی آنارشیزم، بلشویسم و فاشیسم و یا به عضویت در گروه‌های مسلح می‌گرویدند، ایدئولوژی‌ها متغیرند اما زمینه‌های روانی‌شان ثابت‌اند. به علاوه، اسلام‌گرایی افراطی همان قدر که پدیده‌ای مذهبی است محصول مدرنیته و جهانی‌شدن نیز هست و به صرف ممانعت از مسافرت مسلمانان به اکناف جهان و انقطاع آن‌ها از فرهنگ‌شان از شدت و حدت اسلام‌گرایی افراطی کاسته نخواهد شد. یعنی این‌که با تغییر وضعیت خاورمیانه از طریق صدور دموکراسی به کشورهای بی نظیر مصر و عربستان مسئله تروریسم حل نخواهد شد و چه بسا این امر در کوتاه‌مدت اوضاع را وخیم‌تر سازد. دموکراسی و مدرنیزاسیون برای سرنوشت جهان اسلام مطلوب است و لیکن مسئله تروریسم که مشکل مهم‌تر اروپاست صرف‌نظر از

آن‌که در جهان اسلام چه می‌گذرد، همچنان ادامه خواهد داشت. مشکل واقعی دموکراسی، به باور فوکویاما، امروزه همچنان در داخل اروپا نهفته است. این مشکلی داخلی است که شمار زیادی از مسلمانان خشمگین را شامل می‌شود. دو امر باید صورت پذیرد: اولاً کشورهای نظیر هلند و بریتانیا باید سیاست‌های چندفرهنگی خود را که نتیجه منفی دارند، تغییر دهند؛ یعنی آن دسته از سیاست‌هایی که متضمن افراط‌گرایی است و متلاشی‌کننده افراط‌گرایان. ثانیاً آن‌ها باید در تعاریف خود از هویت ملی بازنگری کنند تا شمار بیش‌تری از مردم غیراروپایی را دربرگیرد.

فوکویاما و مبانی فکری دولت‌بوش

در آمریکا بر سر تقاطع، فوکویاما سیاست خارجی آمریکا پس از یازدهم سپتامبر را نقد و سپس تلاش می‌کند تا چارچوبی جدید برای سیاست خارجی آمریکا ارائه دهد. وی که خود سال‌ها از چهره‌های شناخته‌شده نومحافظه‌کاران^۱ به شمار می‌رفت، در این کتاب ریشه‌های تاریخی و تحول اندیشه نومحافظه‌کاران را که مبنای فکری هیئت حاکم بر آمریکا است، بررسی و همچنین توجیه می‌کند که چرا از جرگه نومحافظه‌کاران خارج شده است. فوکویاما، این کتاب را با دو عنوان متفاوت به‌طور همزمان در آمریکا و اروپا منتشر کرد. هر دو عنوان گویای محتوای کتاب‌اند. این کتاب در آمریکا با عنوان *امریکا بر سر تقاطع: قدرت و دموکراسی و میراث نومحافظه‌کاری* منتشر شد و در اروپا نیز با عنوان *بعد از نومحافظه‌کاری*.

به هر تقدیر، فوکویاما بخش عمده‌ای از کتاب را به شکل‌گیری حرکت نومحافظه‌کاری اختصاص داده است. وی ریشه‌های تاریخی نومحافظه‌کاری را به اواسط دهه ۳۰ در سیتی کالج نیویورک — یعنی محل گردهمایی تعدادی از روشنفکران چپ ضداستالین — برمی‌گرداند. در آن دوران نزاع فکری نومحافظه‌کاران با کمونیسم و سوسیالیسم بود که تا به امروز نیز تأثیر به‌سزایی بر عقاید و اصول آنان داشته است.

1. neo-conservatives